**مجموعه آثار قلم اعلی جلد 74**

**این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی­باشد.**

**اين مجموعه آثار قلم اعلي از نسخه خطي متعلق به جناب اسكندر هائي در شيراز تسويد گرديده است.**

**شهر القدره 133 بدیع**

\*\*\* ص 1 \*\*\*

جناب آقای شیخ کاظم قزوینی باسم الّبهی الأبهی هذا کتاب من نقطة الأولی و بهائه الی الّذی سمی فی جبروت الاسمآء بالکاظم و کان من المؤمنین فی امّ الالواح من قلم الأمر مکتوبا ای کاظم نغمات قدس و رقآء عزّ صمدانی بالحان بدیع عربی بسیار مذکور شد حال بلسان منیع پارسی مسطور می‌شود که بمعانی کلمات ربّانی بتمامه فائز شوی که شاید از هبوب اریاح شرکیّه که از شطر نفس و هوی میوزد متحرک نشوی و بعروۀ محکم و تقی تشبّث نمائی. اولاً بدان که آثار آلهی چه از ظهور و بطون و چه از حرکت و سکون و قیام و قعود و دون ذلک فی کل مانیب الیه بمثل شمس در مابین ارض و سمآء واضح و مشرق و لائح است بشأنی که بدون خود مشتبه نشده و نخواهد شد و هر ذی بصری

\*\*\* ص 2 \*\*\*

که بمنظر اکبر ناظر است البته آثار حقّ را از کون آن تمیز دهد چنانچه مابین سواد و بیاض و حَر و بَرد فرق گذارد بلکه صاحبان شامۀ اصفی رایحۀ قدس علّی اعلی را از ما یظهر منه استنشاق نمایند و هذا حق لا ریب فیه مگر انفس غیر طاهره که خود را بحجبات و همیّه محتجب سازند و بصر جدید را از مشاهدۀ انوار جمال توحید منع نمایند اولئک لیس لهمن من هذا الکأس نصیب ملاحظه در ظهور جمال مبین در سنۀ ستین نما که با ظهور کبری و سلطنة عظمی جمیع خلق را از اعلی و ادنی چه مقدار احجار بغضا که بان شجرۀ قصوی و سدرۀ منتهی انداختند کذلک فعلوا من قبل کما شهدت و سمعت و تکون من الشّاهدین زنهار که زمام عقل و درایت را در قبضۀ روایت این و آن مده و بوساوس شیطانی از منظر رحمانی محروم شو لازال کلّ امور از افعال و اقوال منتهی بآیات

\*\*\* ص 3 \*\*\*

ذوالجلال بوده و خواهد بود و بعد از ظهور نفع نمی‌بخشد احدی را شیئ الاّ بعد از امر او اگر چه بعمل اهل سموات و ارض عامل شود و امر بشأنی عظیم است که جمال رحمن کلّ را در جمیع اوراق بیان وصیّت فرموده حتی بحروف حی و مرایای منطبعه می‌فرماید که مبادا در حین ظهور بریاسات ظاهره یا باشارات نازله معتکف شوید و از نفسی که جمیع این مراتب بقول او خلق شده محتجب مایند و فوق این بیان در قیّوم اسمآء که با حسن القصص موسوم گشته از سمآء ارادۀ رحمن نازل شده قوله تعالی یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الأمر لانّ النّاس فی سکران من السّر و ان لک الکرّة بعد هذا الددّورة بالحقّ الأکبر هنالک فاظهر من السّر سرّاً علی قدرسّم الابره فی طور الأکبر لیمونّن الطّوریون فی السّینا عند مطلع رشح من ذلک النّور المهیمن الحمراء باذن‌الله

\*\*\* ص 4 \*\*\*

الحکیم و هوالله قد کان علیک بالحقّ علی الحقّ خفیظا حال کرّه ظاهر و جمال اولی در هیکل اخری چون شمس مشرق و لائح و قبل از اظهار ستر طوربون منصعق و معدوم گشتند حال در آیۀ نازله که سمآء عزّا هدیّه نازل شده تفکّر نما که شاید برشحی از زلال سلسال بیزوال فائز شوی ای کاظم این ظهور بدیع اعظم از آن است که احدی را مجال توقفّ نماند چه ظهورش اظهر از شمس و ارتفاعش ارفع از سمآء مشهود و ملحوظ است و کلّ من فی السّموات و الأرض در صقع واحدند الاّ من شآء ربّک بازی جمال بیمثال را بنفس او بشناس نه باشباح و امثال چه که بدون خود شناخته نگردد و بسؤال معروف نشود اعرف الله بالله و بما یظهر من عنده ای کاظم شق کن پرده‌های وهم و هوا را و بمقرّ اعلی وارد شود و بی ستر و حجاب ناس را بربّ الأرباب

\*\*\* ص 5 \*\*\*

دعوت نما فوالّذی نفسی بیده از این بیانات مقصودی جز رضای سبحان نبود که شاید انفس فانیه بفردوس باقیه وارد شوند در این بحر جز لؤلؤ صافیۀ منیره یافت نشود و این سدره جز ثمرۀ طیّبه بار ندهد فطوبی للطالبین ای کاظم چشم از عالمیان بپوش و ماء حیوان عرفان را از غلمان سبحان بنوش و گوش بمزخرفات مظاهر شیطان مده چه که الیوم مظاهر شیطانیّه بر مراصد صراط عزّ احدیّه جالسند و ناس را بکلّ حیل منع می‌نمایند و زود است که اعراض اهل بیان را از مظهر رحمن مشاهده نمائی کذلک اخبرنی محبوبی قبل خلق السّموات و الأرض و قبل خلق العالمین بگوی ای اهل بیان اگر باین آیات منزله و ظهورات مشرقه که جمیع عالم را احاطه نموده اعراض نمائید بکدام حجّت و دلیل ایمان خود را بر سل الله ثابت می‌کنید لا فوالّذی انطق

\*\*\* ص 6 \*\*\*

الّروح فی صدری یثبت ایمانهم بل یحبط اعمالهم و یبطل افعالهم و یرجعون الی اصل الحجیم ای کاظم چون نجم منیر لائح از افق سمآء هدایت طالع شود و بقدر مقدور در ارتفاع امرالله و ارتقای آن سعی نما دل را از علایق ماسوی پاک کن و در ظلّ لحظات آلهی و تحت النّظر منظر ربّانی در آنچه که الیوم جز ظلّش حکم برهوت بر او جاری و صادق است در این وقت که نفحات شرکیّه از جمیع جهات در هبوب و ظهورات افکیّه از کلّ اشطار مشهود بقمر حزن احاطه نموده که ذکر آن سبب احزان اهل اکوان و امکان شود ولکن حزنم برای نفسم نبوده و نیست بلکه بر جمال معبود و ظهور او در یوم موعود نوحه و ندبه می‌نمایم چه که اهل بیان با آنکه از ظهور سلطان امکان چیزی نگذشته و جمیع کیفیت ظهور را بچشم ظاهره مشاهده

\*\*\* ص 7 \*\*\*

نموده‌اند باین نحو محتجب شده‌اند که مشهود است دیگر به آن جمال مبین چه وارد شود فواحرة علی العباد ما یأتیهم من جمال الاّ و قد ستروا جماله باکمام الغِلّ و البغضا ثمّ استهزئوا به الی ان افتوا علیه و کانوا من الظّالمین قم بسلطان یفعل ما یشآء که نفسی که باین ظهور عزّ صمدانی مؤمون و مؤقن نشد با حدی از مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس صمدیّه اقبال نخواهد نمود فیالیت که کفایت بسیف اعراض نمایند و فتوی بر قتلش ندهند چنانچه در این ایام اکتفا ننمودند کاش بصر منیر مشهود می‌گشت تا ابواب رضوان معانی را مفتوح مشاهده می‌نمود و به حرفی از اسرار مسطورۀ ربّانی مطلع می‌شد باری مظلومیّتم بمقامی رسیده که اسم مظلومیت از هر مظلومی محو نمود اذا یبکی عیون العظمة خلف سرادق عزٍّ مستور باری چندی قبل نامۀ شما بر مکمن

\*\*\* ص 8 \*\*\*

عزّ ملیک اسمآء وارد و بقبضۀ قدرت یحکم ما یشآء اخذ شد و بملاحظۀ ما قدّر فی جبروت القضآء در جواب تأخیر رفت و به مشاهدۀ سبقت رحمة ربّک کلّ الوجود جواب ارسال شد انشاء الله باید در مراقبت امر الله منتهی سعی مبذول داری عف الله عمّا سلف و هر نفسی الیوم بر نصرت امر الله قیام نماید روح‌القدس باعانتش نازل شود لا تعجب من اهر ربّک و لا تکن من الممترین انشآءالله ارضیاء اشراق شمس معانی در این فجر روحانی و صبح ربّانی محروم نشوی و از فیض سحاب سبحانی محروم نگردی کذلک قدر من لدن فضل ربّک ان انت لن تمنع خلع هدایته عن نفسک و تکون فی دین الله لمن الرّاسخین ثمّ ذکّر من لدنّا عبادالّذین وفوا بعهدالله و اقروا بسلطانه ثم الّذینهم معک من کلّ اناث و ذکور و الحمدالله المقتدر العزیز الغفور

\*\*\* ص 9 \*\*\*

جناب ارض هوالله یا اخی و حبیبی انشاء الله لازال در هوای قرب قدس ذوالجلال طیّار باشید و در بحر عنایت بیزوال سبّاح و بعد آنکه مکتوب آن جناب واصل فجزاک الله ابدع الجزاء بما ذکرت الّذی کان فی ایادی الاعدآء فی کلّ الایّام الی ان حبس فی هذا السّجن و اگر مستفسر احوال باشید قسم بسلطان قدم که از ذکر خارج است ولکن اینقدر معلوم آنجناب بوده هآنچه این عبد در سنین متوالیه در اعزاز امرالله سعی نمد جمیع بر باد و هبا شد البته تفصیل ورود این عبد در این ممالک و سلوک مع‌النّاس را اصغا فرموده‌اید فوعمرک یا اخی بعد ورودی فتحت السن العباد بثنآء ربّک و اذاً کلّ یضحکون و یستهزئون فوالله

\*\*\* ص 10 \*\*\*

استحیی ان اذکر لک ما فعل اخی الّذی علّمناه و حفظناه فی عشرین من السّنین البته تا حال خبر او بآن دیار رسیده و من ینظر الی کلماته بعین الله بعرفه و یکون من العارفین فیما لیتَ کنتَ حاضراً و شهدتَ و رأیتَ ما لا یذکر بالبیان و یشهد بذلک لسان الرّحمن فی عُلی العرش و کفی بنفسی شاهد و علیم اسمع قول من احبّک و اراد رضاک قم علی امرالله و نصره ثم احترق احجاب الممکنات بنار حبّک بالله المهیمن القیّوم فاجعل مرادک ما اراد الله و انّه لخیر عمّا خلق بین السّموات و الأرض و عمّا کان و عمّا یکون و البهاء علیک و علی من معک این لوح مبارک از روی نسخه اصلی که بخطّ مبارک چهالقوم جلّ جلاله نازل شده در منزل زینب خانم ثمره در طهران استنساخ شد. هوالله \*\*\* ص 11 \*\*\*

ای ورقۀ مطهّره ناله‌ات بسمآء احدیّه مرتفع شده و حنین قلبت سکّان جنان رحمان را محزون نمود ای مشتاق از فراق نیّر آفاق جزع مکن و صابر باش اگر چه صبر آموختن بلبل را مثل منع نمودن نار است از سوختن ولکن حقّ را در قرب و بُعد حکمت‌ها بوده و خواهد بود و در جمیع احوال مختار نار اشتیاق در دلها برافروخته و خود را مستور فرموده شوق لقادر در جان انداخته و بعد بفراق مبتلی نموده ای کاش آن مشهود مستور براست میآمد تا حق آن ورقه و سایر عشّاق از او اخذ می‌شد و لکن چه چاره که نه او مشهود و نه سیفش ای ورقه از فضل سلطان احدیّه مأیوس مباش صبر کن و امور خود را به محبوب گذار هرگز تو را فراموش ننموده و از نظر منظر اکبر محو نخواهی شد نظر عنایت با تو بوده و خواهد \*\*\* 12 \*\*\* بود شکر کن که بعنایات آلهی بمقامی فائز شده‌ای که جمیع اشیاء بحبّت شاهد و گواهند محزون مباش حول سراج آلهی طائف باش جمیع اماء آلله را تکبیر برسان بتول عذرا و زُهرۀ زهرا را ذاکر باش بتول الّتی ارادت و جهل و العذرا التّی فازت ببهائی خاتون جان را من قبل الله تکبیر برسان و بگو اَسَکنتِ فی البیت و جمال القدم بین ایدی الظّالمین این لوح میخ از روی نسخۀ اصل که بخطّ مبارک چهالقوم جلّ جلاله نازل شده در منزل زینب خانم ثمر استنساخ و تسوید و تحریر شد در طهران

\*\*\* ص 13 \*\*\*

هوالله معلوم است که عنایات حق فوق جمیع نعماست و در وصول عبد باین رتبۀ عالیه فقدان دون آن از زخرف و زینت دنیا بأسی نیست زیرا چشم عاشقان بالطاف آلهی روشن است و قلب ایشان ببدایع ذکر او ساکن اگر با حقّ انس گیری از ملک فانی درگذری و بدیار راحت مقرّ یابی و دیگر حزن را نه بینی و غم احصا ننمائی باقی و الرّوح علیک همیشه اخبار احوال خود را ارسال داریدو کلمۀ نصر را ذکر حبّ نمائید 152 این لوح مقدس آلهی از روی خط اصلی که به قلم مبارک جمالقدم جلّ جلاله نازل شده تسوید و تحریر گردید طهران منزل زیبن خانم ثمره

\*\*\* ص 14 \*\*\*

زهرا الأقدس الأبهی ای امة الله اگر از منزل پُرسی سجن و اگر از غذا پرسی بلایا و محن و اگر از جسد پرسی در ضعف و اگر از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی‌ماند بآن سرور من علی الارض حبس را قبول فرمودیم تا گردن‌های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود. و ذلّت اختیار نمودیم تا عزّت احبّا از مشرق اراده اشراق نماید همچه مدان که حقّ عاجز است قسم باسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه ای اخذ نماید معذلک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لایحصی فرموده تا کلّ را بمدینۀ باقیۀ ابدیه کشاند لا یعلم ذلک الاّ اولوالالباب گوش بسخن‌های جنود شیطانیّه مکن بجان و دل بشطر رضوان توجه نما تا

\*\*\* ص 15 \*\*\*

عرفّ رحمانرا از قمیصش که بدم بغضا محمّر گشته بیابی و استنشاق و البهآء علیک و علی الّذین آمنوا بالله العزیز العلیم این لوح منیع از قلم مبارک جمالقدم جلّ جلاله بافتخار زهرا خانم حرم آقا میرزا محمد حسن اخوی جمالقدم نازل شده از روی خطّ اصلی در منزل زینب خانم ثمره تحریر و تسوید شد.

\*\*\* ص 16 \*\*\* سواد خطّ آقامیرزا آقاجان که از ساحت عزّ ابهی برای آقا محمد جواد مقروم داشته‌اند. الباقی باسمه الأبهی ای جواد آیا سکون اختیار نموده و جمال مختار مابین اشرار بکمال اضطرار مبتلا گشته آیا نَفَس راحت از قَفَس تن برآوری و حال آنکه جمال احدیّه را ذیاب اریاب انفس مشرکه احاطه نموده و در کلّ حین آنجمال مبین بلحن حزین ندا میفرماید احبّای خدا را و بنصر امر الله دعوت می‌فرماید بی نصر نفس خود چه که لم یزل و لایزال نفس خود را در سبیل ذوالجلال انفاق نمود چنانچه این فقره بر هر منصف بصیر معلوم بوده که در جمیع ایّام خود را از اعداء حفظ نفرموده‌اند و در کلّ اوان چون شمس تابان و درخشان بوده‌اند و لا ینکر ذلک الاّ کلّ مغلّ محروم

\*\*\* ص 17 \*\*\*

پس واضح بوده که مقصود از نصر نصر امر الله بوده و خواهد بود تالله اگر نفسی نَفَسی در نصر این امر بدیع برآورد مقابل است باعمال مقبولهۀ اهل سموات و ارض. لا یقابل بشیئ ان انتم فی انفسکم تتفکرون و نصر هم بسیف بیان و لسان عندالله محبوب است نه بسیوف شاخذۀ حدیده چه که بضر نفسی راضی نبوده و نیستند و در جمیع ایام مبالغه در این امر می‌فرمایند ای جواد سلطان ایجاد می‌فرماید که لسان را از غلاف بیان بقوّۀ رحمن برآور و بقسمی تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند چه که این احباب را در حین تکلّم روح القدس تأیید می‌فرماید ای جواد صبح منیر از نَفَس رحمانی نَفَس کشیده والصّبح اذا تنفّس مرّة اخری ظاهر گشته انشآءالله جهد بلیغ مبذول فرمائید که مبادا ظلمت انفس ظلمانی و هیاکل

\*\*\* ص 18 \*\*\* شیطانی بحجبات انفس مشرکه این صبح نورانی را از اعین ناس مستور دارند ای جواد ذیابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده‌اند باید در کلّ وقت پناه بخدا بُرد که از خدع و مکر این خادعین که بربّ عالمین مگر نموده‌اند محفوظ نماییم ای جواد الیوم اگر کلّ من فی السّموات دعوی ربوبیّت نمایند و بآیات اولین و آخرین تغنّی نمایند من دون ذکر اسم ربّک الأعلی فی هیکله الاخری علی اسمه الابهی مردود بوده و خواهند بود چه که خلق کلمات بمثل خلق انفس شده و خواهد شد و هم چنان که از خلق انفس مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود اگر این رتبه از کلمات مفقود شود مثل اهل سوق خواهد بود. بل عندالله ثانی ارجح و اگر چه آن نغمات با حسن الحان ظاهر شود نظر بمشکوة فرمائید

\*\*\* ص 19 \*\*\*

که اگر از زجاج لطیف و بلوّر منیع مصنوع شود مقصود استوای سراج است بر او اگر به این مقام فائز شود آلتی خواهد شد معوق و معطل لا یسمن و لا یغنی پس مقصود از مشکوة کلمات اشتعال سراج ذکر جمال ذوالجمال بود و من دون آن وساوس شیطانیست اگر چه دفتر آن کلمات به قطر ملکوت اسمآء و صفات مشاهده شود سلطان قدم می‌فرماید ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجری باین فضل مفتخر نشود حکم شجرۀ یابسۀ بستانیّه دارد که لایق قطع و احتراق بوده و خواهد بود ولی کاش که برای ترتیب خان محبوب مشتعل می‌شد و شاید که به محل طبخ مشرکین بُرده شود و اکتسبت ایداه من قبل فنعوذ بالله من ذلک ای جواد محبوب می‌فرماید که ظهورم بین احبّا و قیامم مابین اعداء در ایامی که

\*\*\* ص 20 \*\*\*

کلّ ارجل متزلزل بوده و جمیع ایادی از سطوت ایام مرتعش حجتی بود واضح و اعظم از حجج اولین و آخرین لویکونن النّاس لمن المنصفین دلیلی بر نفسم جز ذاتم نبود و نخواهد بود و مقصود از آیات اثبات امر مابین ناس که محتجب بوده‌اند بوده والاّ شاربین خمر اصفا من کأس ابهی حقّ را بحقّ شناسند و بدون آن ناظر نه ای جواد تالله ظهوری بین هؤلاء اعظم عن خلق‌السّموات والأرض و عنکلّ ما کان و ما یکون ولکن العباد فی سُکر انفسهم میتّون در این ایام اطفال حرم بآیاتی تکلّم می‌نمایند که افئدۀ مقربّین مجذوب و متحیّر مانده‌اند ولیس ذلک علی الله بعزیز چون وقت بسیار تنگ بود لوحی مختصر نازل شد ارسال گشت و دیگر چندی قبل سورۀ اصحاب از سمآء قدم و یمین عرش اعظم نازل شده

\*\*\* ص 21 \*\*\*

و باسم الله اعظم حضرت منیب ارسال شده و ذکر آنجناب در آن لوح بدیع بوده از ایشان مطالبه فرمائید لوح ملاّح قدس که در سنۀ قبل وعدۀ آن را بآن حبیب داده نزد اسم الله المنیب ارسال شد و بعد از اخذ سواد اصل را بآنجناب برسانید و فارسی آن هم که در پوستۀ قبل ارسال نشده در این پوسته ارسال گشت اصل را خود بردارید و سواد را نزد اسم الله الاعظم ابلاغ دارید و دیگر در اعتکاف مقامات ذکر فرموده بودید هر محلی که بجهة نصرت امرالله و امر خود ارجح شمرند معمول دارند و ساکن شوند که عندالله محبوب بوده و بعد از نزول اذن از سمآء قضا بهر دیار وطن نمایند اذن الله و تقدیر الله همان بده و خواهد بود و دیگر الاقه مرقوم داشته بودید فرمودند که لایضرب مع اسمه شیئ لو تکن من الثبابتین

\*\*\* ص22 \*\*\*

و فقرۀ اشیآ و مذکور خبر آن رسیده که بعد می‌فرستند سواد این نامه را هم نزد اسم الله المنیب مرسول دارید جناب حرف حی را علیه بهآء الله العزیز المحبوب تکبیر اعلی ابلاغ فرمائید و دو توقیع منیع از ساحت عرش بایشان فرستاده شد انشآء الله تا بحال رسیده اریاح خوش جانان و نسیم دلکش رضوان از لوح مرسوله استشمام گشت و اریاح منیعه از کلمات بدیعۀ آن استنشاق آمد پنج‌شنبه 12 ذیقعده چون نفخۀ روح‌القدس اعظم بر عظام رمیم وزیدن گرفت و جان تازه مبذول فرمود طوبی للشّاربین من هذا الکأس الدّری المبین عبدالله و خادم آقاجان

\*\*\* ص 23 \*\*\*

 هوالله الأعز الأقدس الأمنع الأرفع الابهی هذا کتاب من هذا العبد الی الّذی احبّه الله و شرفه بلقائه و اسمعه نغماته و عرفه سبل امره و القاه بدایع علمه و فضّله علی کثیر من العباد و ایّده بتأیید من عنده رحمة من عنده و فضلاً من لدنه و انّه لهو الفضّال الغفور الرّحیم یرفع من یشآء و بسلطان امره و یقّدر لکلّ نفس هو خیر له عن کنوز السبموات و الأرضین کما قدر لنفسک من بدایع تقدیراته ما هو خیر لک عن کلّ ما تشهد و تری و کذلک تمّت رحمة و کملت نعمة علیک و تکون من الشّاکرین و قد احضرت کتابک بین یدی العرش و اخذته انامل ربّک الغفور الرّحیم و کلّمت

\*\*\* ص 24 \*\*\*

به لسان الله و هذا من فضل لن یسادقه فضل و انّ هذا الفضل مبین و نزل عن جهة العرش لوح فوعمرک لن یعادل بحرف منه ما نزبل له زمن القبل و یشهد بذلک نفسک و انّک ان تشرف به و تکون من النّاظرین فطوبی لک بما ذکرت من قلم القدس باشارات محکم بدیع و بعد معروض آنجناب میدارم که هنگام توقّف آنجناب در عراق در ظلب شجرۀ امر این عبد اراده می‌نموده که بعضی از اموری که از کلّ ناس مستور است بآنجناب معروض دارم ولکن از ساحت قدس ابهی در کلّ حین ممنوع می‌شدم لهذا بسیاری از امور ناگفته ماند و بسیاری از لئالی اسرار ناسفته \*\*\* 25 \*\*\* اگر چه هر ذی بصری را ظهورات قدرتیّه آلهیّه و بروزات عزّیه ربانیّه و شئونات عظمة سلطان احدیّه کفایت نموده و می‌نماید و همین آیات ظاهره هر بصیری را باسرار باطنیّه دلالت می‌کند دیگر احتیاج بوصایت ذکر و یا تحریر نبوده و نخواهد بود ولکن این بنده چون لازال بنار محبّت آن جناب مشتعل بوده و حقوق اتحاد و داد منظور داشته لهذا بر خود لازم شمردم که بعضی از امور را خالصاً لوجه الله و حبّاً لجنابک معروض دارم برای اینقدر معلوم بوده که آنچه در ظاهر بین ناس معروف در باطن امر بر خلاف آن مشهود و این حکمت اعزازاً لأمرالله و حفظاً لنفسه مرعی شده که توجّه ظالمین بمقر واحد راجع

\*\*\* ص 26 \*\*\*

نشود قسم بحبّ آنجناب که در تلقاء عرش احدی قادر بر تکلّم نبوده تا چه رسد باینکه نفسی تواند اظهار امری کند و این عبد مدتها در تحیّر بوده که مابین ناس قسم دیگر مشاهده می‌نمودم بشأنی که جمالقدم بنفسه در کلمات مبارک خود بمقرّ دیگر اشاره می‌فرمودند اما در باطن ملاحظه می‌نمودم که کلّ در ساحتش معدوم صرف و مفقود بختند و این فقره هم بر آنجناب معلوم بوده که نفسی جز این عبد مطلع بر امور نبوده چه که مدت چهارده سنین در خدمت همه مشغول بودم باری کلّ یوم حیرت بر این عبد میفزود تا وقتی که مطلع شدم که از اول هم امر باین قسم نبوده

\*\*\* ص 27 \*\*\*

که مابین ناس معروف بوده دیگر اگر بخواهم تفصیل آن را معروض دارم البته باید کتابی ارسال دارم بلکه انشاء‌الله اسبابی فراهم آمد و بالمشافهه بعضی امور ذکر شود و دیگر جمیع امورات علی شأنی و استطاعی مطلع شده مستریح شدم و هر وقت اراده می‌نمودم که به بعضی از دوستان بعضی امور القا نمایم در کمال منع ممنوع می‌شدم چه که خود آن جمالقدم ستر می‌فرمودند حکمة لأمرالله المهیمن القیوم و اکثر از آن حکمت واضحست و بعضی از آن سرّ فی علمه المخزون تا آنکه آن جناب تشریف آوردند بعراق و مدتی بودند و بعد در کلّ حین بالایا از کلّ جهات بارید بشأنیکه جمیع

\*\*\* ص 28 \*\*\*

ناس از کلّ فرق بمحاربۀ بر جمال احدیّه قیام نمودند حتی آن که جمیع علمای نجف و کربلا در کاظمین جمع شده و امر بمقامی رسید که از دوستان خارجه بعضی در ساحت قدس حاضر شده و اظهار اضطراب می‌نمودند که امر بسیار بزرگ شده و اعدا لا یحصی مشهود گشته نمی‌دانیم بر جمالمبارک چه واقع خواهد شد و چه اراده دارند جمالقدم فرمودند که آنچه وارد شود حاضرم و بجان طالب و لن اتّخذ لنفسی ناصراً سوی الله المهیمن العزیز القیّوم اگر محاربه می‌نمایند مجاهد فی سبیل اللّهیم و اگر به بیان آیند ناطق من عنداللّهیم و بعد بحاکم بلد پیغام فرمودند که اگر این علما را \*\*\* ص 29 \*\*\*

با ما حرفی است کلّ در محضری جمع شوند که غیر باب حکومت باشد و آن محضر را یکی از مساجد قرار دهند که این عبد بباب حکومت وارد نشده و نخواهم شد و بعد علما آنچه مطالبی که دارند سؤال نمایند و اعتراضات خود را اظهار دارند اگر این بنده از عهدۀ جواب برآمده اذا لا یتعترّضون علینا و من دون ذلک بآنچه اراده نمایند معمول دارند که این بنده را ابداً حرفی نَه و همان بیاناتی که بملاّ حسن عمو فرموده بودند که آنجناب مطلّعند همان قسم پیغام فرمودند و بعد خدا عالم است که چه واقع شد تا آنکه

\*\*\* ص 30 \*\*\*

امر منجر بر هجرت نیّر آفاق از عراق و دیگر تفصیلاتی در این مابین روی داده که جز خدا کسی مطلع نَه و البته بعضی از آن را آنجناب استماع نموده‌اند تا آنکه آن اخوی مستور شبی از شب‌ها در محضر قدس حاضر شد و معروض داشت که تکلیف من چه چیز است از ساحت اقدس جواب نازل که بهر قسم که اراده نمائی و خودت مایل باشی خوب است معروض داشت که بعد از شما بودن من در اینجا بسیار مشکل است چه که لابد اعدا بخیال ضرّ این عبد قیام می‌نمایند بعد فرمودند که اگر اراده داری

\*\*\* ص 31 \*\*\*

که با ما مهاجرت کنی بحاکم بلد اظهار دارم چه که اظهار نموده‌ام که دو برادر دیگر با منند در این هجرت حال منتهی باو ذکر می‌نمایم که سه اخوی همراهند و در این ذکر بهیچ وجه ضرّی مشهود نَه بعد معروض داشت که همچه می‌گویند که در بین راه شمار العجم می‌برند و شاید هم که در راه خدعه‌ئی مقصود داشته باشند جمالقدم فرمودند که آنچه من مصلحت می‌دانم این است دیگر آنچه تو خود مایلی بآن عامل شو باری بعد اخوی کمال احتیاط را منظور داشته معروض داشت که من از پیش با قافله می‌روم صامصون تا به ببینم چه می‌شود

\*\*\* ص 32 \*\*\*

اگر ضرّی واقع نشد ملحق می‌شوم و قبل از جمالقدم حرکت نموده با قافلۀ بسمت اسلامبول عازم گشت و بعد از چند یوم دیگر جمالقدم بشأنی هجرت از مدینة الله فرمودند که لسان از بیانش قاصر است و البته آن جناب شنیده‌اید تفصیل آن را و والله الّذی لا آله الاّ هو که در کلّ احیان در ما بین ملأ عباد بسلطنتی ظاهر و باقتداری باهر و بشهری وارد نشدند الاّ آنکه اهل آن از اعزّه باستقبال شتافتند و در خروج بمشایقت قیام نمودند و در هر مدینه علمای بلد حاضر شده دیگر بیانات علمیّه بود که از لسان احدیّه چون

\*\*\* ص 33 \*\*\*

غیث هاطل جاری و نازل کاش آنجناب حاضر بودند تا معلوم می‌شد که احاطۀ علمیّه و قدرتیّه و بیانیّه و شئونیّه بچه نحو از مصدر امر احدیّه ظاهر و باهر است و لاینکر ذلک الاّ کلّ منکر عنود و بشأنی ظاهر شدند که کلّ عباد از ملل مختلفه بعظمت امر موقن و بر قدرتش معترف شدند دیگر تفصیل این امور بسیار است مختصراً معروض می‌دارم که در بین راه اخوی مستور توقّف نموده تا جمال قدم رسیدند و بعد چون ملاحظه شد که بهیچ وجه ضرّی در میان نیست و کمال اعزاز مشهود لذا بین یدی العرش حاضر شده معروض داشت که حال که حکایتی نشده و نیست

\*\*\* ص 34 \*\*\*

پس خوب است که من هم بجنودالله ملحق شوم جمالقدم فرمود لازم است که باین مهماندارها بگویم که این برادر من است احترام منظور دارند مذکور داشت که خیر تا اسلامبول وارد شویم به بینم در آنجا چه می‌شود و چه نحو سلوک می‌نمایند شاید خیالی در آن بلد داشته باشند که ضرّی وارد نمایند. باری در حزب الله بوده تا آنکه جمال‌الله بمدینۀ مشهوره نزول فرمودند و مدت اربعۀ شهور در آن مدینه توقف فرموده اتماماً لمیقات الله و در مدینۀ مشهور هم این امر بقسمی اشتهار یافت که جمیع کمال اذعان و تسلیم را نمودند و البته شنیده‌اید که در آن

\*\*\* ص 35 \*\*\*

مدینه ابداً با احدی ملاقات نفرمودند و مطلبی اظهار نداشتند و هر نفسی هم که ملاقات نمود جمالقدم به بیت او مراجعت نفرمودند و چون روائح عزّ و اطمینان از جهت رحمن وزید و اعزاز امر در وسط السّماء هویدا گشت نار حسد و بغضاء در صدور مفلّین مشتغل شده و انفس مستوره مطمئن گشته از خلف قناع بیرون آمدند سرّا با بعضی از مهاجرین درصدد افتضاح امرالله برآمدند و در کلّ یوم بمکری جدید قیام نمودند که شاید میانۀ مهاجران افسادی مرتفع شود که سبب ذلّت امرالله گردد تا آنکه وارد این ارض شدیم دیگر الله یعلم ما ورد فیه علی جماله

\*\*\* ص 36 \*\*\* و بعد از توقّف اشهر معلومات در این ارض آن سید معروف که آنجناب از حال او مطلّعند که بعد از آنکه از عراق رفت و بجمیع دیار سیر نمود بعد راجع شده عریضه‌ئی بساحت اقدس عرض کرد و اظهار توبه و انابۀ فوق ان یحصی نموده از مصدر امر توقیع منیع نازل که انّی لففّار لمن تاب عبد بین یدی حاضر شده کمال عنایت دربارۀ او منظور فرمودند تا آنکه زمان هجرت رسید و سیّد مذکور غضی از اغضان شجرۀ مبارکه را واسطه نموده که در مصدر امر معروض دارد که اذن فرمایند که او هم بحزب الله راین هجرت عظمی ملحق شود بعد از مقرّ

\*\*\* ص 37 \*\*\*

عزّ اذن حاصل نموده هجرت نموده تا آنکه با جنودالله در این ارض وارد شد و احوال او هم لازال در محضر لا یعزب عن علمه من شیئ معلوم بوده ولکن از آنجایی که لازال اسم ستار منظور نظر بوده با او مدارا می‌فرمودند و بعد که مشاهده نمود که این مقرّ مقر سجن کبری است و خروج از آن ممکن نه سرّاً با بعضی از اعجام این بلد مع شده و بعضی از تلقینات شیطانیّه در قلوب ناس القا نموده و اظهار تبرّا از حقّ کرده و چون کفر باطنی مشهود گشت و اسرار خفیّه ظاهر شد از مقرّ اعظم مطرود شد و طردش فرمودند و قریب یگنه متجاوز است که

\*\*\* ص 38 \*\*\* مطرود بوده و بین راه هم چند کرّه بین او و اخوی مستور حرف شده که هر دو بکشایت نزد جمالقدم حاضر شدند باری این است حکایت آن سیّد که مردود طرفین واقع شده و خارج شد و بعد اخوی مستور در هر روز نفخه‌ئی زده سرّاً تا آنکه بمقامی قیام نموده که با استاد محمد علی نام که یکی از خدّام بود و در حمّام حرم بخدمت مشغول مدتی با او در پرده گفتگوها می‌نمود ولکن شخص مذکور ملتفت نمی‌شد و گمان نمی‌نمود که مقصود او چه چیز است و چون مدّتی بود که با شخص مذکور گفتگو در قطع شجرۀ ربانیّه می‌نمود و موقن شده که او را فریفته \*\*\* ص 39 \*\*\*

تا آنکه یومی از ایام ظاهراً ذکر نموده و محل را هم در حمّام معین کرده و شخص مذکور چون مطلع بر مقصود او واضح شد رعشه بر ارکانش افتاده و لکن سکوت نموده و اخوی بگمان اینکه امر را تمام نموده بمنزل خود راجع شد و و خلعتی بجهة شخص مذکور ارسال داشت و شخص مذکور بعد از خروج از حمّام بنوحه و ندبه و اضطراب تفصیل را در مابین مهاجرین اظهار نموده و مذکور داشت بغتتاً ضجیج کلّ مرتفع شد و اهل حرم هم مطلع شده کلّ بناله برخواستند قسم بجمالقدم که نوه و ندبه‌ئی مرتفع شد که شبه آن متصوّر نه تا آنکه بسمع مبارک اعلی رسید بعد بیرون تشریف آورده ملاحظه

\*\*\* ص 40 \*\*\*

فرمودند که این امر در این ارض اشتهار می‌یابد و سبب فساد کلّی می‌شود جمیع را بصبر امر فرمودند چون اخوی حال دیده که در این مدت آنچه ذکر شده باسم او بوده و امر هم در کمال ارتفاع مرتفع گشته ارادۀ این فعل نموده حباً لریاته نفسه لهذا مصلحت در آن که این عبد بالمرّه خارج شوم از شماها بعد مهاجرین بقسمی جزع و فزع نمودند که مدتی جمالقدم هجرت را تأخیر فرمودند تا آنکه در یوم جمعه 22 شوال حین زوال جمالقدم فرداً واحداً و تراً منفرداً از کلّ به بیت دیگر نازل شدند و احدی را همراه نبردند حتی جواری خدمۀ حرم

\*\*\* ص 41 \*\*\*

را آزاد نموده خارج فرمودند و ابواب خروج و دخول بر کلّ ناس مسدود الله اکبر چه فزعی و مصیبتی در آن یوم برپا شد و اخوی مذکور چون ملتفت شد که این امر شنیع اشتهار نمود درصدد مکر جدید افتاد که این امر باین معظمی را مستور نماید و در این مابین آن مردود الطّرفین چون میدان را خلوت یافته رفته با اخوی بغضا لله با هم ملحق و درصدد افتادند بشأنی که بهر قسم قادر شوند ضرّی وارد آورند تا آنکه دو شهر منقضی شد و در این مدت احدی در بیت‌الله راه نداشت و خبری هم از نفسی بحسب ظاهر تلقاء عرش مذکورنه تا آنکه \*\*\* 42 \*\*\* یومی از ایّام مسموع افتاد که یکی از اصحاب که حاجی ابراهیم نام است آمده نزد یکی از اصحاب مذکور داشت که سیّد مذکور مرا دیده و با من بعضی حرفها در میان آورده من پیش خود همچه حمل نمودم که او از فساد خود نادم شده حال ارادۀ رجوع الی الله دارد آنچه گفت می‌شنیدم تا آنکه رایحۀ بغضا از او استنباط نمودم و بمن ذکر نمود که تو باید بعجم بروی و بعضی مفتریات مجعوله را بجمال قدم نسبت داده اشتهاردهی و من چون این کلمه را استماع نمودم بسیار مضطرب شده متحیر ماندم که چگونه می‌شود چنین امری مشتبه

\*\*\* ص 43 \*\*\*

شود باری سکوت نمودم و مماشات کردم تا آنکه او و اخوی مبلغی وجهی بمن داده و مکاتیب زیادی که تو باید اینها را بقزوین و طهران و اردستان و عراق برده اشتهاردهی بتو پول می‌دهند خلعت می‌دهند اکرام می‌کنند و من متحیّر شدم که در بین راه که این دو از یکدیگر بَد می‌گفتند حال چگونه شد که هر دو اتحاد پیدا نموده دوست شده‌اند تا آنکه نوشته‌جات را به من داده و یک کتابی هم سیّد داد و گفت که این کتاب را من نوشته‌ام باید همچه بروی و کتاب مرا منتشر کنی و من چون وجه و مکاتیب را گرفتم

\*\*\* ص 44 \*\*\*

و ارادۀ رفتن نمودم خود را مابین جنّت و نار دیدم و ملاحظه نمودم که آنچه بمن گفته‌اند جمیع کذب و لابد آنچه در این مکاتیب است مفتریات خواهد بود لهذا استقامت از حق جسته از نار بجنّت راجع شدم دیگر چه عرض کنم از کتاب سید مذکور که بر ردّ علی الله نوشته و الله الّذی لا آله الا هو چند فقره مناجاتی که از مناجات‌های حضرت اعلی سرقت نموده نوشته دیگر مابقی آن اگر بگویم کلمات حیوان بنظر آمد والله غبن بطرف حیوان است و اگر به نعیق حمیر تشبیه نمایم افترا بان حیوان بسته‌ام باری چه عرض کنم چه دلایلی

\*\*\* ص 45 \*\*\*

آورده و چه براهینی ذکر کرده قسم بجمال معبود هر طفلی که صاحب بصر باشد مشاهده می‌نماید که جمعه را بر ردّ خود نوشته‌اند و اثبات بر امرالله و لکن معذلک شاعر شده‌اند و از کلماتشان قدرشان معلوم و شأنشان مشهود هر ذی شعوری ننگ میدارد از چنین کلماتی که از قلم کذبه جاری شده حال ملاحظه فرمائید که امرالله بمقامی رسیده که مثل این خبیث مردود بر ردّ جمالش کتاب نوشته بعینه همان اعتراضاتی که کلّ ملل بر کلّ مرسلین نموده‌اند و ملت فرقان بر جمال سبحان همان اعتراضات را ذکر

\*\*\* ص 46 \*\*\*

نموده‌اند و مستدل شده‌اند بل احقر باری از کتابش مقامش ظاهر با اینکه چقدر سعی نموده‌اند و باعانت یکدیگر نوشته‌اند و در جمیع نوشته‌جات آنچه مرتکب شده‌اند بجمال قدم نسبت داده‌اند و شاید که بان سمت بفرستند و آنجناب ملاحظه نمایند دیگر در نزد اعجام این ولایت حرفها گفته‌اند و جمیع را نسبت بحق داده‌اند و حال آنکه این بر جمیع واضح و مبرهن است که جمالقدم با احدی معاشر نَه و اگر هم نفسی بین یدی الله حاضر شد بیانات دیگر است و اذکار دیگر مقدس از جمیع این مراتب بوده و خواهد بود اگر چه

\*\*\* ص 47 \*\*\*

در این مدت احدی فائز نشده و بنفسی معاضرت نفرموده‌اند و جمیع امور بجهة این است که ناس را بی فهم یافته‌اند این است که از جهة عرش نازل شده که هر نفسی از اصفیآء‌الله که بین یدی او حاضر شود کتابی و یا لوحی که مشعر بر ردّ علی الله باشد و او در آن حین متکّلاً علی الله و منقطعاً عمّا سواه قلم برداشته بر ردّ من ردّ علی الله بنویسد آنچه را که روح‌القدس باو القا می‌نماید و در آن حین البتّه جمیع ارواح او را تأیید نمایند این است از حکم محکم پروردگار عالمیان باری همچه بدانید که جز این خیالی ندارند که ناس را بمقرّ

\*\*\* ص 48 \*\*\*

اول راجع نمایند همان قسم مثل کور فرقان نفوس را بجمیع حدودات نفسانیّه محتجب سازند و از منظر عزّ رحمانیّه ممنوع دارند که شاید یک ریاستی محکم شود کاش بملاقات مرزوق میشدم و اسرار خفیّه مذکور می‌داشتم تا آن حضرت مطلع شوند بر عظمت امر و مکر قلوب مشرکین اگر چه الحمدالله آنجناب از نفحه‌ئی نفحات عزّ باقیّه استشمام نمایند و از قطره‌ئی اسرار بحور لا نهایه ادراک فرمایند و از حرفی جوامع اسرار کتب را عارف شوند در این صورت البته به آنچه از ساحت عرش نازل و شنیده‌اند کافی خواهد

\*\*\* ص 49 \*\*\*

بود و بر جمیع مطلع خواهند شد انشآء‌الله زمام امر را بکمال قوّت و قدرت گرفته که مبادا وهنی از انفس مشرکه روی دهد در کلّ حین به بدایع اذکار ربّ العالمین ناس را متذکّر فرمایند و دیگر آنکه بعضی از الواح از ساحت اقدس نازل بعضی از آن در این مرتبه ارسال شد و بعضی از آن هفتۀ بعد ارسال می‌شود جمیع را ملاحظه نموده برسانید انشاء‌الله امیدواریم که به قیامی قائم شوید که کلّ من فی السّموات و الأرض بقیامت بر امر الله قائم شوند و به بیانی ظاهر شوی که کلّ را به منبع تبیان حکمت هدایت نمائید

\*\*\* ص 50 \*\*\*

و دیگر آنکه سورۀ مبارکۀ هیکل که بدعاً نازل شده این عبد سواد نموده ارسال داشتم ولکن از شدت تعجیل قادر بر اتمام آن نشدم آنچه مقدور شد ارسال شد انشاء‌الله بنظر آنجناب می‌رسد و انشآءأ‌الله امیدواریم که آنچه در این ارض نازل شده ارسال نمائیم اگر چه ظاهراً بسیار مشکل است چه که در نفس این بلد تا حال معادل صد هزار بیت نازل شده و بعضی از ان که از نظر کلّ مستور مانده و هنوز سواد آن از اثرالله اخذ نشده و اذن نفرموده‌اند دیگر نمی‌دانم که امکان قابل ظهور آن بشود و یا آنکه مثل اکثر آثار الله

\*\*\* ص 51 \*\*\*

که در عراق در شط محو شده دربارۀ این آیات منزلۀ بدیع هم چنین حکمی صادر شود از مصدر امر نازل که الیوم اهل بیان محتجب‌ترین ناس مشهود شده‌اند و غافل‌ترین کلّ ملل الاّ من اخذ یده یدالرّحمن و نجّاه عن غمرات النّفس والهوی و بلّغه الی شاطی قدس منیر تالله انّه لأعزّ عند الله عن کلّ ما خلق و یخلق السموات و الأرض و هذا تنزیل من حکیم علیم والیوم نصرت امر الله است و نصرت هم بلسان مقدّر شده پس باید آنجناب در کلّ احیان ببدایع حکمت سبحان ناس را از ظلّ وهم و هوی نجات داده بشاطئ

\*\*\* ص 52 \*\*\*

عزّ یقین کشانند والرّوح و العزّ و التّکبیر و البهآء علیک و علی الّذینهم دخلوا فی ظلّ ربّهم العلیّ الأعلی و عرفوه فی قمیصه الأخری باسمه الّبهی الأبهی

\*\*\* ص 53 \*\*\*

این لوح مبارک از روی خطّ اصل جمالمبارک در طهران استنساخ گردید در منزل زینب خانم ثمره

هوالله تعالی شأنه التقدیس این نامۀ این مسجون است باسم منیر و قمیص یوسف مصر آلهی است باکمۀ بصیر قمیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشید و قمیص غلام رحمانی بصر باطن بخشود فیاطوبی لک بما جعلک الله بصرک الیوم حدیدا از فرات قلبت مشهود و حرقت فؤادت معلوم و انّک فی کلّ ذلک باقتدیت نفسی و رد علیک فی سبیلی ماورد علی جمالی در سبیل محبوب دمی نیاسودی و ساعتی نیارمیدی چه مسافت‌های بعیده که مقابل وجه پیاده طی نمودی و چه بادیه‌های صعبه که با رِجل حُبیّه دویدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم بمعاشرت انفس

\*\*\* ص 54 \*\*\*

افسرده و هیاکل پژمرده و عباد محتجبۀ مرده مبتلا شده از محضر انس و مقرّ قدس دور مانده ولکن چون مراد ما ارادالله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ماشاء و قضی کلّ مطلوب بوده و محبوب خواهد بود انشآء‌الله در کل ایام انام را بذکر ربّهم المهیمن العلاّم متذّکر دارید اگر چه کوثر حیوان قسمت معشر حیوان نه و نسیم رضوان رحمان نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد و المخلصون یشربون عن خمر الّتی کان من انامل القُدس معصورا و لکن چون اریاح رحمتیّۀ آلهیّه در هبوب و نفحات قدس فضلیّه رد مرور شاید جمعی بسلسبیل عرفان که از کدورات اکوان طاهر شده بمقرّ امنع ارفع ایقان در آیند و بلقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایام باید بکمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مشی نمائید چه که ظهور امر

\*\*\* ص 55 \*\*\*

و استقرار بر انفس ضعیفه منوط باین امور است و این است نصر حقیقی چه که اعدا بمکری ظاهر شده‌اند که ابلیس متحیّر شده فسوف تعرف و تکون من المطّلعین و اگر سیر بلاد را مصلحت دانید مجری است ولکن بکمال حفظ چه که حفظ آن جناب اهمّ امور بوده و اگر از قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلع شوید تالله عجز القلم بل کلّشیئ عن ذکره ای کاش از امّ متولد نمی‌شدم و از ثدی لبن مطهّر نمی‌نوشیدم و یا بعد از بلوغ اظهار امرالله نمی‌نمودم چه که سبب و علت بغضاء اعدآء این رتبه بوده و خواهد بود فوالّذی طیّر طیر البقآء فی صدری بسیار جهد نمودم که اصلاً اظهار امری نشود و ناس را در مقرّ وهم بگذارم ولکن الرّوح ما ترکنی فارغاً و اقامنی علی الأمر و انطقنی بین السّموات والأرضین باری بشأنی ظلم وارد شده

\*\*\* ص 56 \*\*\*

که در امکان شبه آن ممکن نه و معذلک قلم کذب برداشته و افعال نفس خبیث خود را بجوهر تقدیس نسبت داده‌اند چون ملاحظه نمودند که این فضل مشهور را ستر ممکن نه و لابد جمیع ناس اکمه نیستند البته صاحبان بصر جدید یافت می‌شود که بین شمس و ظلّ و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع شجره کمر بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند در اطراف باسم این عبد شهرت داده‌ اند که شاید باین سبب غِلّی در صدور القا نمایند چه که جمیع ناس را بی تمیز و شعور یافته‌اند از جمله اخوی نوشته باطراف که از برای لقمۀ نان از من تجنّب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید که هیچ رذلی چنین سخن می‌گوید وانگهی نسبت به نفسی که اگر جمیع ثقلین بر مضیفش وارد شوند و الی آخر الآخرین متنّعم شوند آثار کُره

\*\*\* ص 57 \*\*\*

مشاهده ننمایند تا چه رسد بمنع از این بیان معلوم است که به چه درجه بر خرّم قیام نموده‌اند و چه مقدار بر تضییع امر الله مستقیمند ذرهم فی کفر هم و کذبهم یلعبون حیف است قلم بذکر جعل و افعالش بیالاید ای کاش تفصیل اول این امر را تمام بانجناب ذکر می‌نمودم تا معلوم می‌شد که چه مقدار عنایت در بارۀ او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده باری انشآءالله در امر الله چون جبل حدید ثابت و راسخ باشید مطلب تمام نشد ولکن چون هوا گرم و حرارت آن مؤثر لذا باین چند کلمه اکتفا رفت احباب را طرّاً از حلل ذکر بدیع مزیّن دارید هوالباقی جناب میرزا مهدی انشآءاله لازال بر صراط حبّ مستقیم باشند و بر مقرّود مستریح چشم از عالم بربندند و دل از غیرت دوست بگسلند و در کمال تمکین

\*\*\* ص 58 \*\*\*

بر رفرف یقین بیارامند مقصود چنان بود که مکتوب مبسوط مرقوم شود ولکن نفس بدانفس حرّ هوا شد و در جبروت مشیئت معلق ماند اهل حرم را ذکر لایحصی برسانید و در کلّ ایّام از قِبَلَم عذر بخواهید نوشتۀ شما هبکلیم ارسال داشتید ملاحظه شد لازال تکون فی جوار رحمة ربّک لمن المسترسحین در آخر این لوح مبارک ذکر آمیرزا مهدی و اظهار عنایت با هم درباره ایشان نازل شده لذا توضیح داده می‌شود – که این میرزا مهدی مذکور پسر آقا میرزا محمد وزیر و مادرش حوّا خانم بوده و میرزا محمد وزیر برادر مریم بوده است و از میرزا محمد وزیر و حوّا خانم هشت اولاد بود بوجود آمده دو پسر و شش دختر که این میرزا مهدی یک از اولادهای حّوا و میرزا محمد وزیر است

\*\*\* ص 59 \*\*\*

ج م ا ل سه فقره استدعا نموده که در ساحت قدس یکی از این سه اجابت شود عروج از این عالم یا رجوع ساحت عزّ یا تبدیل ذلّت بعزّت

هذا ما اشرق من افق بیان ربّک الرّحمن

ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحقّ جمیع حقایق عالین و ارواح متقرّبین که طائف حولند مسئلت نموده که بقمیص ظاهر هیکلیّه انسانیّه شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امر الله قیام نمایند از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از اینعالم در ایّام ظهور مالک قدم نماید

\*\*\* ص 60 \*\*\*

بلکه باید فی کلّ الأحیان ناظر الی افق الرّحمن از خدا بخواهد که خدمتی از او در این امر ابدع امنع ظاهر شود ولو بذکر کلمه‌ئی از کلمات او باشد انّ هذا الفضل عظیم و خیر عظیم و امر عظیم و امّا رجوع بساحت اقدس این ایام بر حسب ظاهر جایز نه قد نزّلنا فی لوح من الواح کم من قریبٍ لا نقّر له القرب و کم من بعیدٍ و نفسی الحبیب انّه هو القریب و فی لوح آخر کم من قریبٍ هو الغریب و کم من بعیدٍ هوالقریب طوبی لقریب و قریب و فی لوح آخر کم من حبیب

\*\*\* ص 61 \*\*\*

ضار حبابا و کم من مؤانس وجدناه موانسا و کم من بعید هوالقریب و کن من قریب نشهد بانّه فی مقام بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فیضی و مقامی و رتبه‌ئی بلقآء‌الله در ظاهر ظاهر معادله ننموده و ننماید قسم بآفتاب عزّ توحید که از مشرق تجرید اسم قدیرم طالع است معادله نمی‌نماید بحضور بین یدی العرش فی ظاهرالظّاهر ولو فی آن ما خلق فی السمّوات والأرضین بعضی از ناس از خُمخانۀ معنویّۀ آلهیّه محروم شده‌اند این است که تأثیرات این امور و ثمرات آن از نظر

\*\*\* ص 62 \*\*\*

مستور مانده لهذا باوهام خود مشغول و از مالک انام محجوب مانده‌اند مقصود آنکه بسا از نفوس در عین قرب از وصال محرومند و بسا از نفوس که در بُعد ظاهره بکوثر لقا فائز شد منقطعاً عن رضاه و فانیاً فی رضآ و ربّه تالله لایعاد له عمل من الأعمال اگر این حجاب با صبع اراده ربّ الأرباب خرق شود مشاهده می‌نمائی کلّ من علی الأرض را من الا عزّه و الا ذلّة یضعنّ الفقر و الغنآء ثمّ السّلطنة و العزّة عن ورائهم و یسرعنّ الی مقام الّذی تنطق ذرّات ترابه انّه لا آله الاّ هوالمقتدر

\*\*\* ص 63 \*\*\*

العزیز المختار ای جمال کینونته الأحدیّه که مقدس از حدودات و منزّه از کلمات و اشارات و اسمآء و صفات و ظهورات و تجلیّات بوده در هیکل بشریّه ظاهر لذا اکثر بریّه نظر بعادات بشریّه که از هیکل امریّه مشاهده می‌نمایند محتجب مانده‌اند غافل از آنکه اصل قدرت این است تفکّر لتعرف و قل لک الحمد یا آله العالمین و لک الحمد یا من کینونة القدرة تنادی عن وراک لک العظمة والاقتدار یا من فی قبضتک زمام العالمین و لک الحمد یا من کینونة العظمة تنادی العظمة لک یا من بظهورک انارت وجوه المقرّبین و امّا در تبدیل خاری و مذلّت ای جمال این ذلّت‌های واردۀ بر تو لامر الله بوده و این عزّتی است فخر عزت‌ها تالله لو تعرف لتتأنس مع الّذلة و تقول یا ذلّة روحی لک القدآء این انت قد قبلتک کلّها لربّی العزیز الحمید آنچه خواسته‌اید بفوق آن فائز شده‌اید عسی الله ان یعرّفک ما اراد لک لتفرح و تطیر و تقول لک الثّنآء یا ثنآء العالمین قد زیّن رأس البهآء با کلیل البلآء و بذلک نفتخر بین الأرض و السّماء لیس \*\*\* ص 65 \*\*\*

العزّة فیما ادرکه القوم بل العّزة کلّها فی الّذلّة الّتی حملناها لأمرالله المقتدر العزیز الحکیم انّا قضینا لک ما اجبناه لیبقی به ذکرک فی النّاسوت بین عبادنا المخلصین و فی الملکوت بین ملائکة المقرّبین و فی الجبروت بین اصفیآء و المنقطعین هل یعادل هذا الفضل ما اردته لا و رحمتی الّتی سبقت العالمین ان یا جمال ان استنشق من ظواهر ما تکلّم به لسان القدم اریاح المعانی و الیقان لتوقن بانّ ما ظهر من عنده هو یبقی بدوام الملک و الملکوت و انّه هو خیر لک عمّا کان و ما یکون قد عبقت عرف قمیص المحبوب عمّا نزل فی الحین

\*\*\* ص 66 \*\*\*

و تعطّرت منه اهل الملک و الملکوت طوبی للفائزین آنچه از برای خود خواستیم از برای مخلصین از احبّای خود خواسته و می‌خواهیم لعمری سوف تجد نفسک فی عزّ مبین از تنگی و پریشانی محزون مباشید بامرالله مشغول شوید حقّ اصلاح کلّ خواهد فرمود ان اطمئنّ و کن من الشّاکرین و آنچه در فقرۀ بعضی اختلافات مذکور هذا ما نزّل فی الألواح من لدن ربّک العلیم الخبیر من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه من المفترین و من یأولّ هذه الکلمة انّه من الأخرین و فی لوح آخر من یدّعی امراً قبل \*\*\* ص 67 \*\*\*

اتمام الف سنة کامله انّه کذّاب مفتر نسئل الله بان یؤیدّه علی الرّجوع ان تاب انّ ربّک لهو التّواب و ان جرّ علی ما قابل یبعث علیه من لا یرحمه انّ ربّک شدید العقاب چه که چنین نفوس سبب ضرّ اصل امر بوده و خواهد بود و سبب اختلاف برّیه و اگر امروز چنین باشد که هر جاهلی فهمیده هرگز شجرۀ امریّه آلهیّه مابین بریّه مستقر نخواهد شد و اوامر الله و احکامه نافذ و مجری نخواهد گشت عجب است از بی ادراکی نفوس ولکن نسبت ببعضی هم نظر بهواهای نفسانیّه بعضی نسبت‌ها می‌دهند

\*\*\* ص 68 \*\*\*

ولکن عند ربّک علم کلّشیئ فی کتاب مبین بر حقّ مشتبه نشده و نخواهد شد انّه لهو العلیم

\*\*\* ص 69 \*\*\*

سواد خطّ میرزا آقاجان که از ساحت عرش الهی به ملاّ باقر حرف حی مرقوم داشتند باسم ربّک الاعلی باسم ربّک الأبهی ان یا حرف الاولی، هنیئا لک بما فزت بلقآء الله مرّة اخری فی هیکل بدیع منیع ثمّ طوبی لک ان تستقیم علی امره و لن یزلک اقوال المشرکین تالله لو تستقیم علی هذا الصّراط الأعظم و تبلغ امر ربّک هذا الجمال المنیع الأقدم بکلّ ما انت علیه لمن المستطیعین فسیبعث منک النقطة ثم کلّ الحروف و الکلمات ثمّ حقایق المقدّسین تالله الحقّ لو نقیح بصراک و تفک اُذُناک و توجّه بوجه قلبک الی هذا الجمال الدّری اللّطیف لتشهد بان حینئذ بعث منک هیکلاً فی مقابلة العرش علی هیئته ورقة رطبة مخضّرة لطیفة ینادی عن ربّها فی کلّ حین بما ناد المنطق فی الشّجرة السّینا علی طور بدع رفیع و یتکلّم فی کلّ حین مع ربّه و یتلقی من اسرار ؟؟ المهیمن العزیز العلیم الحکیم ایّاک ایّاک ان یا حرف الله ان لا تحرقه بنار الأعراض لان فی تلک الأیّام ظهرت طبقات

\*\*\* ص 70 \*\*\*

الحجیم بکلّها و اشتعلت نیران الشّرک و نائرة الحسد و البغضآء وستحترق بها کلّ الاوراق المصفّرة و الاشجار الیابة و انّک لو تشهد بان یأتیک جمرات هذا النّار تمسّک بفلک البهآء و ثمّ اجر علی قلزم الحمرآء فی لاهوت العما ثم اسم باسم ربّک القادر الظاهر الأبهر و کن بسلطان الأمر لمن الظّاهرین ثمّ اعلم بان الّذین خلقوا باسم من عند ربّک قد استعلوا علی سلطان الذّات و ملیک الأسمآء و الصّفات الّذی رجع کرة اخری بقمیصه البیضآء الّذی جعله المشرکین محمّراً بدم البغضآء و بذلک حزنت قلوب المقرّبین و ان ترید ان تعرف بعض من اسرار الامر فاقرء لوح الّذی ظهر عن جمال العرش و سمّی بلوح البهآء ثمّ سورة الّتی سمّی بالدّم ثمّ سورة الّتی کان ذکر حجّ الاعظم و فی کلّ ذلک لآیات للسّائلین و بینّات للعارفین و الرّوح من بهآء آله علیک و علی کلّ من تمسّک بهذا الفلک العظیم هذا الحی البدیع فی قمیص اسمه المنیع لوحی من قبل من لدی الله ربّک البهّی الأبهی صدور عزّ و مجد

\*\*\* ص 71 \*\*\*

یافت و بارسال آمد و لوحی در چندی ایّام شرف نزول قدسی یافت و حال ارسال می‌شود انشآء‌الله که آن حرف ربّ دو قرّۀ بصر حقیقی را بنظرۀ این دو نور فؤاد منّور نموده جمیع امکان و اکوان را از اریاح خوش طیّبه و نفحات قدس منیعه طاهر و لطیف و معطّر فرمایند و در تبلیغ امر پروردگار خود بکمال جدّ و جهد سعی بلیغ نموده کوشش نمایند که شاید بهبوب اریاح روحیّه از مشرق فؤاد ان حرف حی بدیع جمیع قلوب میته و عظام رمیمه بحیات هستی جدید فائز کردند و انّه هو محیی ما یشآئ و باسمه الباعث الجاعل الخالق الرزّاق المحیی المنیع خادم ربّک و عبد بهائک آقا جان \*\*\* ص 72 \*\*\*

سواد خطّ میرزا آقاجان که از ساحت اقدس ابهی به آقا محمد جواد مرقوم داشته‌اند هوالظّاهر فی عرشه الأبهی و هذا الغیب فی ملکوته الأعلی ای جمال جود بر در این حجاب تا کی مشرق ز خود صد آفتاب قوة الله البهی بازوی تو است وجهة الله العلی بر روی تو است ورقۀ خضرا که حاکی از اشارات نورا بود بر ارض حمرا وارد گشت و تفصیل عجز از بسیاری امور مضمون این شعر مشهور است که بهیکل طیری ظاهر گشته و بلغتی سخنانی می‌گوید که از بعض اشارات آن مفهوم می‌گردد که ای عندلیبان وفا بدانید که زاغان ظلمانی که بتأییدات و تعلیمات ید فضل و بترتیب سلطانی نغمات و اطوار بازان سفیر روحانی آموختند و بظهور اصفار اصوات و رقآء صمدانی در هواء آت بلند اعلی طایر گشتند و با حنجۀ طیور

\*\*\* ص 73 \*\*\*

آنها متصاعد شده تا آنکه از مقامات قرب قدس بقا مرتفع آمده و بر اعلی فنون سدرۀ منتهی و شجرۀ قصوی مسکن و مقر یافتند و بقسمی در آن ممکن قدس سبحانی مشهور و معروف آمده که جمیع طیور مقدّرۀ جنان اعلی و ارواح ممتنعه خلف سرادق بقا طائف حول آنها گشته پس در این وقت نار کبر و غرور در افئدۀ آنها باشتعال آمده و علوّ مقام علّت غلوّشان بر جمال ملیک علاّم گشته و سّمورتبه سبب غلّ و بغضا گشته بکلّی سلطان و مربّی خود را فراموش کرده بر صدر عرش برآمده و بر وجه سلطان ابهی هجوم آورده هر یک ؟؟ و منقار خود آن وجه میرزا را مجروح نموده و باین کفایت نکرده بجد و جهد تمام متحدی پیدا نموده درصدد هلاکت آن جمال ذوالجلال برآمدند ذلک من الحان هذا المطیر الّذی

\*\*\* ص 74 \*\*\*

قد کان حینئذ معلقة فی تلقائی و کان له قفس اطرافه من الذهب و علی وجهه مرآت من البلور الا بیض وله فرخان صغیر ان و هما ینطقان صوتالن یعرف کلّ الطّیور بلحنها و لا طیر الّتی امّهما و کان الله علیم بما همارن یقولون ثمّ بالحان السّر ینطقون پس حال تو ای مظهر اسم جود ربّ من اگر خواهی نصرت نمائی پروردگار خود را که تحت سیوف غل و بغضآء مبتلا گشته پس صیحه بزن بصیحه‌ئی که جمیع حُجبات اوهام را از قلوب کلّ من فی السّموات و الأرض بر دری و طیور افئدۀ قدسی را از سلاسل و بند تقلید و تقیید تحدید آزاد نموده در هوای عزّ توحید و تجرید پرواز دهی و بعد بحنجر قدسی و نغمۀ روحانی ناطق گشته که ظاهر شد انّ سرّیکه در ظهور اولایش یک حرف از رموز اصفایش تکلّم ننموده که اصحاب ثلثمأته که از جواهر مجردّه ارض بودند جمیعاً فرار نمود و فرمودند که در کرّۀ

\*\*\* ص 75 \*\*\*

اخرایم ظاهر می‌شوم و ظاهر می‌نمایم سرّ امرم را و جمیع طوریّون در سینا ظهور می‌میرند حال آن کرّه راجع و آن سرّ ظاهر و جمیع سواذج مقدسۀ ملکوت سمآء و اهل ملأ عالین و کرّوبین و عاملان عرش و ملائکه مقرّبین کلّ از ظهور امر بدیع منصعق گشته در ارض ادنی فانی آمدند و جمیع حقایق انبیا و مرسلین که یکی از آنها موسی ابن عمران است در طور امر منیع بظهور سرّ رفیع مردند و از جهة دیگر شجرۀ اعراض باوراق و اغصان افنان کفر و شرک و غلّ در مقابل عرش مرتفع آمده و اراده نموده که شجرۀ ابهی را که بر قطب بقا محکم گشته از اصل قدیم خارج نماید و باوراق غلّ و حسد بپوشاند قل تالله الحقّ لم یکن تلک الشّجرۀ علی مقام تقدرن انتم ان تغشوه و لو یجتمعن معکم ایادی اهل السّموات بالقدرة العظیم و القوّة الکبیر قل انتم ان تموتوا و تنعدموا و تنصعقوا

\*\*\* ص 76 \*\*\* او ترجعون الی اسفل الحجیم انّه قد ارتفع بالحقّ فسوف یملأ عن ورقة منها کلّ الفردوس و کلّ من فی السّموات و الارضین و یبعث فی ظلّ کلّ ورقة خطفا ما ارتدت الیهم ابصار الخلائق اجمعین

\*\*\* ص 77 \*\*\*

سواد خط میرزا آقاجان که از ارض سرّ به آقا محمد جواد نوشته‌اند هو الجواد الواهب المنیع معلوم آنجناب بوده که روایح نفاق و شقاق از اولی الوفاق و شفاق به مقامی متصاعد گشته بحدّی که فضای آفاق بقسمی تنگ آمده که جمالقدم اراده فرموده که اشراق انوار جمال بیمثال را تحت براقع جلال مستور و مخفی نماید بقسمی که دیگر ابداً نوری در عالم ظهور از او مشهود نباشد پس بلحاظ شطر بدا تأخیر آمده حال از کلّ معاشرین و مهاجرین انقطاع فرموده حتّی از خدّام حرم وحده به بیت دیگر مقرّ عرض احزان فرمودند و این مصیبت سیّم است که در این مهاجرت عظیم هجرت‌های پی در پی واقع شده ولکن هیچ یک بمثل این نبوده زیرا که آنها بکمال اختیار بوده و اهل آن کمال خدمت بجا می‌آورده

\*\*\* ص 78 \*\*\*

ولکن تفصیل این مهاجرت به بیان و قلم و لسان و تبیان نیاید ان ترید ان تطلع برشح منه فارجع الی قمیص الله الّذی ظهر علی هیته الکلمات و الحروف فی الواح الله المهیمن القیّوم سواد یک لوح فارسی که مصرع شعر عربی که در صدر ورقۀ آن حبیب بود بین یدی العرش حاضر شده در ساحت قدس ابهی جلّت عظمة معروض داشتیم این کلمات بدیع منیع را صادر فرمودند بزیارت آن مشرّف شده آن ظهورات نصر آلهی را در هیکل بدیع و روح جدید ظاهر نمایند محبوبا مطلّع شوید که الواحی که در این چهار پاکت بود از میان نرود در جمیع شئون و جهات ثابت و مستقیم بامرالله البهی المنیع بود و بآنچه از ید و لسان و دل و جان و روان برآید خدمات امر را ملحوظ و معمول دارند که تفصیل

\*\*\* ص 79 \*\*\*

این ایّام همان است که در الواح قبل و حین صدور یافته در تأکید ابلاغ الواح باهل آن اقلّ من حین تاخیر و تعویق جایز ندانید هذا امر من لدن عزیز قیّوم تبلیغ امر بدیع بر کلّ نفوس علی ما یستطیع علیه لازم و واجب و آنی تأخیر و تعویق و صمت جایز نه فردا که یوم جمعه 22 شوال است طلعت بیمثال بنای حرکت به بیت دیگر دارند.

\*\*\* ص 80 \*\*\*

جناب حاج میرزا محمد عطار هوالبدیع فسبحان الّذی نزل الآیات بالحقّ من سمآء قدس بدیعا لتعرفوا بها احسن الوجوه فی هذا الوجه الّذی کان عن خلف حجبات النّور لمیعا قل هذا کتاب الأمر من لدی نقطة البنیان الی عبده الّذی حضر بین یدی العرض و ما عرفه بما ستر جمال العزّ وجهه عن البصر العالمین جمیعاً ان یا عبد قم عن مقرّک ثمّ استقم علی عرفان ربّک و لا تجعل نفسک عن کوثر القدس فی هذا الرّضوان محروماً هو کلمات آلهی که از مصدر بیان سبحانی بلحن بدیع عربی نازل گشته زیاده از حدّ احصا شنیده شد و مسموع افتاد حال بلسان پارسی ملیح بشنو که شاید از نغمۀ ربّانی از

\*\*\* ص 81 \*\*\*

دار فانی بجبروت باقی درآئی و در این ایّام ظلمانی که غبار افتتان امکان و اهل آن را احاطه نموده از سبیل سلسبیل مستقیم که مقام عرفان جمال رحمانی است دور نمانی ای عبد دنیا را بقائی نه بوده و نیست هر که در او مشهود و هر چه در او موجود عنقریب کلّ را مفقود یابی بقسمیکه اثری از کلّ ما فی الارض نه بینی پس خود را از آنچه بین یدی النّاس بوده مقدّس نما که شاید جمال اوّل را در قمیص اخری بشناسی چه که الیوم جمیع ناس در حجبات وهمیّه محجوب و مستور مانده‌اند پناه بخداوند یکتا برده که شاید از این غمرات وهم که کلّ در او غرق شده‌اند نجات یابی و بمنیع حیات وارد شوی و مستقر گردی اینست فضل پروردگار تو که بکلمات قدس خود ترا ذکر نموده پس طاهر نما

\*\*\* ص 82 \*\*\*

قلب خود را از حزن دنیا چه که حزن مردود است الاّ در ابتلای این غلام مصر ربّانی که در چاه حسد و بغضا ساکن شده باری سعی بلیغ لازم که از بدایع فیوضات این ایام محروم نمانی کذلک یعظک ربّک ان تکون من السّامعین

\*\*\* ص 83 \*\*\*

سواد خطّ میرزا آقا جان که از عرش اعزّ ابهی به ملا باقر حرف حی مرقوم شده

هوالبدیع الأبدع الأبهی ان یا حرف الحی اسمع اصوات اجنحة هذا الطیّر الّذی یطیر فی هذا الهواء با جنحة الیا قوت و اباهر القدس و خوافی الفضل و قوادم الأمر و مناکب قدس منیر لتطلع باطوار هذه الورقة المغنیّة المتحرکة المتعالیة علی هذه الشّجرة الّتی ارتفعت بالحق و استظلت المتحرکة المتعالیة علی هذه الشّجرة الّتی ارتفعت بالحق و استظلت فی ظلّها کلّ العالمین الاّ من تجده فی معزل النّفاق و کذلک یلقیک نیّر الآفاق لتکون من العارفین و لقد ارسلنا الیک من قبل کتاباً ثمّ من قبله کتابا ثمّ من قبله کتابا و اشهدناک من قبل من هیکلنا جمالاً و من قبله جمالاً ثمّ من قبله جمالاً ان تکون من الموقنین و لقد اظهرنا لک جمال الأولی بقمیص ربّک العلیّ الاعلی و تجلّینا به علیک و علی کلّ من فی السّموات

\*\*\* ص 84 \*\*\*

و الارضین و مرّة تجلیّنا لک باسم من اسمائنا حین الّذی کنّا فی العراق و ما استدرک احد من الخلائق اجمعین اذا تجلّینا علیک بهذا الجمال الّذی بنور من انواره قد اشرقت شموس العظمة ثمّ شموس المکرمت ثمّ شموس العصمة ثمّ شموس العزّة و القدرة ثمّ شموس الرّفعة و القوّة لعل تعرف مولاک و تکون من القائمین علی امره الّذی لن یقوم علیه نفس الاّ من ینقطع عن کلّ شیئ و عن نفسه و هواه کذلک نقص علیک من قصص الحقّ لتتّبع امر ربّک و تکون من الفائزین الی جمال الّذی ما فاز به احد الاّ من فتح الله عینه و عرفه نفسه و جعله من العارفین قل انّ الّذین یحجبهم الاشارات من کلّ ذی اشارة و یمنعهم الدلالات من کلّ ذی دلالة اولئک لن یقدرّن ان یتحرکّن فی هذا الهوآء الّذی جعله الله محیطاً علی شرق الأرض

\*\*\* ص 85 \*\*\*

و غربها و علی من فی السّموات و الأرض ثمّ علی الّذینهم کانوا خلف حجبات القدس فی مداین عزّ وسیع ایّاک ایّاک ان لا یمنعک شیئ و لو یکون فی الثقل اثقل عن خلق السّموات و الأرض و انّک ان لن تضعه عن ظهرک لن تقدر ان تحرّک فی هذا الهوآء الّذی انبسط فی هذا الفنآء الّذی ظهر فی هذا البهآء المشرق المرتفع العزیز المنیع ضع عن ظهرک کلب ثقل و عن قلبک کلّ ما حملته علیه ثمّ ظهّر نفسک عن کلّ ما رأیت لعل تستضیئی من هذه النّار الّتی اشتعل فی بریّة العرفان عن ورآء طورالعظمة و لابیان و تکون من الرّاسخین و اذا وصل الیک هذا اللّوح ان کنت جالساً قم و ان کنت راقداً فاستیقظ و ان کنت ما شیافاً سرع ثمّ افتح لسان القدرة باذن من لدنّا و ارادة من عندنا و لا تخف من احد فتوکّل علی جماله العزیز المنیر ثمّ اذهب بهذا اللّوح الی الّذینهم توقّفوا علی

\*\*\* ص 86 \*\*\*

هذا الأمر الّذی لن یتوقّف علیه الاّ کلّ ذی مکر کان فی مکره فرید قل من انکر هذا فقد انکر کلّ الرسل من قبل و یستدل بذلک کلّ ما نزّل فی البیان ان انتم من النّاظرین و ان رأیت اسم الهاذکره بما نزّلناه علیک من آیات عزّ بدیع ثم بلّغه امر ربّک و لا تخف منه ان سمع قولک یأخذه البشارة من لدی العزیز الجمیل و ان انکرک فقد انکر علی الله المقتدر العزیز الحکیم قل یا عبد خف عن الله الّذی خلقک و سواک و لا تکن من الجاهلین خذ کتاب الله بقوّة من دّنا و ان حرفا منه لأعّز عندالله عن خلق السّموات و الأرض و عن خلق الأوّلین و الآخرین و قد مضّت ایّام و کنت راقداً علی فراش الغفلة اذا فاطر و الشیّطان عن نفسک ثم استعذ بربّک المنّان المهیمن العزیز الجلیل قل ایرّب فاسمعنی نغماتک الّتی تغنّیت بها فی رضوان

\*\*\* ص 87 \*\*\*

کلماتک و لا تمنعنی عمّا فیه و لا تحر من عن حرم قدسک المنیع ایرّب انا الّذی اعتکفتُ بنفسی من دون اذن من عندک و شغلتنی نفسی و هوائی عن عرفان جمالک المنیع المتعالی المقّدس العزیز ایرّب لا تحر من عمّا عندک ثمّ شرّفنی بلقائک ثمّ وفقّنی علی الاقرار بک و بآیاتک لانّی یا آلهی ما آمنت بظهورک الاولی فی جمال ربّنا العلیّ الاعلی الاّ بما نزلت من عنده من آیاتک العزیز البدیع و اذاً اشاهد بانّها تنزّل من سحاب رحمتک ما لا یاخذها الفناد و کذلک احصینا الامر فی الواح عزّک المنیر ایرّب اشهد حینئذ بأنبی لو انکر تلک الآیات من عندک فقد انکرتُ کلّ ما نزلت ما قبل الّذی لا قبل له و تنزل الی آخر الّذی لن یحصیه احد من الآخرین اذاً یا آلهی لا تدعنی بنفسی لأنّها امارة بالسّوء اخاف بان یقومنی علی الأعراض بجمالک بعد ایقانی بأنیّ

\*\*\* ص 88 \*\*\*

لو انکر هذا الفضل لن اقدر ان ادعی الایمان فی نفسی لانّ فی ذلک الشّأن ینکرنی کلّ شیئ و لو لن یقرء بذلک لسانی یشهد علیه فؤادی و سرّی و روحی بین العالمین لانّک یا محبوبی ما جعلت حجّتک بین الممکنات الاّ ظهورات انوار جمالک و اذا قد اظهرتها بسلطانک و لن یقدر احد ان یعترض علیک الاّ من ینکر آیاتک و بجاهد ظهوراتک و یجادل بنفسک و یحارب مع ذاتک العلیا عند تشعشعات بوارق انوار جمالک المنیر اذا وفقّنی یا آلهی علی عرفان نفسک فی تلک الأیّام الّتی ما عرفها الاّ المخلصین من بریتّک و الأخیار من عبادک ثمّ اسئلک یا آلهی بان لا ترجعنی الی نفسی ظمأناً بعد الّذی اجریت من غمام رحمتک میاه قدس لمیع ثمّ اسقنی یا آلهی بعنایتک و رأفتک لعلّ استفیض بهذاالکوثر الّذی جری عن یمین عرش عظیم ایربّ

\*\*\* ص 89 \*\*\*

اسئلک بجمالک الأبهی فی افق قدسک الاعلی بان تنقطعنی عن کلّ ما لا یحبّه رضاک و انّک انت المهیمن علی ذلک و انّک انت المقتدر العزیز الرّفیع و کذلک الهمناک و علمّناک لتتّع امر ربّک و تکونّن من العاملین چون جمیع ممکنات را بحروف حی زنده نموده‌ایم و از جمله حروف توئی لذا تو اَلیَق و اولی بوده و خواهی بود از برای تبلیغ امر ربّک المختار باری بکمال جدّ و اجتهاد چشم از ملکوت سموات و ارض و ماخلق بینهما من الاضداد پوشیده تابعنایت خاص مفتخر شده قدم سبقت در میدان تبلیغ امر حضرت منّان گذاری ای حرف حی سعی بلیغ باید تا از حیوة تو جمیع ممکنات بخلع حیات بدیع جدید مفتخر شوند و از مآء حیوان عرفان زنده کردند پس هر اسمی را مسمّی باید و هر حرفی را معنی شاید که مبادا از حروف بیمعنی و اسامی بی مسمّی محسوب گردی چه که الیوم از اینکه اسما لا یعدو لا یحصی

\*\*\* ص 90 \*\*\*

مشهود است پس ای حرف حی از صراط وهم بگذر تا بجّنت ایقان واصل و بفضای لا مکان که مقام عرش رحمن است فائز گردی و در کلّ حین مراقبت امر را از دست مده و در مسالک تبلیغ بکمال جهد سالک شود که شاید بمیامن الطاف عز نامتناهی و ظهورات مواهب قدس حضرت رحمانی جمعی از آواره‌گان را بحرم کبریائی و مقرّ قدس سلطان لایزالی ساکن گردانی و تشنگان زلال عرفان را بمعین قدس حیوان کشانی و اگر نفسی الیوم بآنچه رضای دوست بود سلوک ننماید عدمش بر وجود راجح است و فنایش بر بقا اولی و انسب کذلک الهمناک من جواهر الاسرار بالحجب والا ستار و ایقظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امر ربّک و تبشّر النّاس بهذا الرّضوان الّذی ما وقع علیه عین احد من الاوّلین و الّروح و التّکبیر و البهآء و العزّ و العظمة و الکبریآ و الرّفعة و العزّة و البقاء الشّوکة

\*\*\* ص 91 \*\*\*

و الذّکر و الثّنآء علیک یا حرف الحی من لدّنا یومئذ الی یوم الّذی اقوم علی امر اخری بجمالی الأولی و اذا یعترض علینا ملاء البیان من هؤلآء المعرضین قسم بجمال حق که هر حرفی از این آیات منزله و کلمات مقدسّه منیع مشک رحمانی و خزینه عنبر قدس سلطانی صمدانی است و بقسمی نفحات او منتشر و متضوّع است که اگر حرفی از آن از مشرق لا مکان بی حجاب ظاهر شود اهل امکان و اکوان از این رائحه خوش روحانی سرمست شده بمواقع قدس الست بشتابند مگر آنکه جمیع را ذکام غلّ و سد بغضا منع نماید و محروم سازد کذلک احاط فضل ربّک کلّشیئ ان انت من العارفین و الحمدالله ربّ العالمین

\*\*\* ص 92 \*\*\*

هو المحبوب ای بلبلان گلزار احدّیه و ای طایران گلستان صمدیّه صبح بشارت آلهی از افق جان طالع شده و نار هدایت موسوی از سدرۀ عزّ ربّانی لامع گشت و رضوان آلهی ببدایع ریاحین معنوی مزیّن گردید جنات قدسی در اعلی الجنان روئید و نخل قامت جانان در ریاض جان چون سرو بوستان قامت کشیده و بلبل گلستان حقیقی از تابش جمال گل و جوشش خم‌های مُل در خروشند عاشقان روی دوست از پر تو طلعتش و نغمات عندلیب گلزار منصعق و مدهوشند و صلای سروش در آن

\*\*\* ص 93 \*\*\*

فضای جانفزای احدیّه بگوش هوش بشنوند پس ای طالبان جمال ذوالجلال و ای سالکان طریق سلطان بیمثال کمر بربندید که از این فیض کلیّه و رحمت منبسطه قسمتی برید و بهره‌ئی از این خوان نعمت جاوید برید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کلّ ذرّات وجود بمقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گردیده جهدی باید که انشآء الله بعنایت حق در این گلشتن قدس چون اطیار عرشی برپرید و بر این شاطئ بحر اعظم وارد گردید و از این عین صافی و کوثر

\*\*\* ص 94 \*\*\*

باقی بنوشید کلّ ذلک من فضل الّذی کان فی ایّام الله مشهودا و من سمآء القدس منزولا

\*\*\* ص 95 \*\*\*

هوالباقی حمد محبوبی است که حجبات غلیظۀ امکانیّه را به قدرت آلهیّه خرق نمود و جمالقدم رغماً لائف الذیاب بی ستر و حجاب بر عرش کان الله و لم یکن معه من شیئ مستوی و از یمینش بحور اکسیر جاری و از یسارش نهور عنایت ساری طوبی لمن شرب منه و کان من الفائزین ایدوستان از کوثر باقی در ایام جمال سبحانی بنوشید فوالّذی نفسی بیده که در غیب است اگر در جمیع اقطار آسمانها و زمین‌ها تفحّص نمائید بقطرۀ آن فائز نخواهید شد

\*\*\* ص 96 \*\*\*

جمالقدم می‌فرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر مذکور آید البته فزع اهل ارض مرتفع الاّ طهّر الله قلبه من هذا الکوثر ای اهل بیان اعلام ظهور باسم رحمن مرتفع شده و سرادق امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم ابهی با یادی غلمان بقا در دور خذوا و اشربوا یا اهل القدس فبهذا البهآء و لا تکونّن من الصّابرین 152

\*\*\* ص 97 \*\*\*

بنام پروردگار رحیم مهربان ای محمد قبل علی بشنو ندای محبوب با وفا را که از شطر ابهی ندا می‌فرماید ای بندۀ من و پسر کنیز من ندایت را اصفا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کلّ اوان طرف عنایت بمتوجهین ناظر بود و خواهد بود نفسی از نفسی بدوستی برنیامد مگر آن که بساحت دوست حقیقی وارد شد ای محمد قبل علی اگر روائح عطریّه که از شطر رحمت مالک بریّه مرور می‌نماید استشمام کنی به تمام جان و روان باین کلمه ناطق شوی و مابین عباد با سهم صیحه زنی قسم بجمال محبوب این است رحمتی که همۀ ممکنات را احاطه نمود و این است یومی که در آن فضل آلهی جمیع کائنات را فرا گرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبّایش حزنی اخذ نماید و یا همتی مسّ کند اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبّایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکه امریّه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیی قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظیم‌تر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قم از حیا ارادۀ ستر جمال خود نموده چه هلازال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تمّوج بحر وفائی و مرّت

\*\*\* ص 98 \*\*\*

نسمات غفرانی و اهتزّت سدرة عنایتی و دارت سمآء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزنت محزونم و مهموم آهت از سرادق ابها نفوذ نمود و بمقرّ امنع اقدس اعلی فائز شد ناله‌ات استماع گشت و نوحه‌ات بسمع مالک قدم رسید طوبی لک ثمّ طوبی لک اقرارت در مکمن مختار بهیکل بدیع ظاهر و اع ترافت در منظر غفّار بطراز منیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقر و انا المقر چه که اعتراف می‌نمایم به خدمات تو و شدت‌های واردۀ بر تو که در سبیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا آلهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادیا باسمک و ناطقاً بثنائک ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفله من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رابات کرمک و ان لم یعلن الخطا کیف یعلم بانّک انت السّتار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفدا بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب بذنبیک الفدا بما عرفت به اریاح فضلک و تضوعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک

\*\*\* ص 99 \*\*\*

و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک ایرّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و مسکنت فی ظلّ خیام مکرمتک اسئلک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بان تظهر منّی ما تطیر به الأرواح فی هوآء حبّک و النّفوس فی فضاء انسک ثمّ قدّر لی قوّة بسلطانک لا قلّب به الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلّی فایناً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لا طوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا آلهی منقطعاً الیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلسق لحضرتک ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده‌ئی و هستی بحول و قوّۀ او بایست ما بین عباد بر نصرت امرش و اعلای ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کلّ در قبضۀ قدرت حق است بر وجه عباد گشوده و می‌گشاید انشاء الله این نفحۀ لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شیئ انّه لهو المقتدر القدیر.